

شروط امکان «تألیف» درباره کانت

● سید محسن اسلامی

دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس / s.eslami@tmu.ac.ir

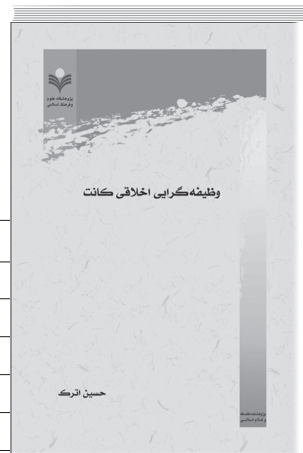
چکیده

وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت کتابی تألیفی است که به تفصیل نظریه اخلاقی کانت را برمی‌رسد و از این جهت به دشواری می‌توان در زبان فارسی برای آن بدیلی یافت؛ با این حال، کاستی‌هایی در این کتاب دیده می‌شود که از آن میان می‌توان برخی موارد را برجسته کرد: ۱. تکیه به منابع فرعی و کم‌توجهی به منابع اصلی؛ ۲. ابهام‌هایی در محتوا؛ ۳. مواردی نظیر نامشخص بودن هدف کتاب و فصل‌بندی آن؛ و ۴. مواردی از ابهام در استناد در عین تصدیق زحمت چشمگیر نویسنده کتاب و دشواری تألیف چنان کتابی، و با لحاظ نقاط قوت و قابل توجه کتاب، این موارد باعث می‌شوند برخی انتظارات از کتاب برآورده نشود.

کلیدواژه

ابهام در استناد، فلسفه اخلاق کانت، برساخت‌گرایی، برون‌گرایی

در شهرت و اهمیت کانت در زبان فارسی بحثی نیست. دیدگاه‌های اخلاقی او نیز به اجمال شناخته شده‌اند و در عمده متن‌های مرتبط به کلیت یا جنبه‌ای از آن، دست‌کم اشاره‌ای چندجمله‌ای می‌شود؛ با این حال، هنوز جا برای آثار «تألیفی» که به دقت دیدگاه‌های کانت را بپروند باز است. **وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت** از دکتر حسین اترک تلاشی برای ارائه کاری از این دست است: تألیفی مستقل که می‌کوشد به تفصیل دیدگاه‌های کانت در حوزه اخلاق را بررسی کند؛ پس از مرور بسیار اجمالی،



■ اترک، حسین (۱۳۹۳)، وظیفه‌گرایی

اخلاقی کانت، قم: پژوهشگاه علوم و

فرهنگ اسلامی (تهیه پژوهشکده فلسفه

و کلام اسلامی)، ۳۸۸ ص. ۱۴۰۰۰۰ ریال.

۹۷۸-۶۰۰-۱۹۵-۱۱۹-۰

نکاتی انتقادی درباره کتاب می‌گوییم، نکاتی که معتقدم اگر در کتاب نبود کتاب به هدف خود یا آنچه باید باشد نزدیک‌تر می‌شد. درباره کتاب و ویژگی‌های مثبت و منفی آن جهات مختلفی را می‌توان در نظر گرفت و من قصد چنان کاری را ندارم، بلکه صرفاً چند نکته را برجسته خواهم کرد.

۱. درباره نویسنده

دکتر حسین اترک دانشیار گروه فلسفه در دانشگاه زنجان است. ایشان مقطع دکتری را در دانشگاه قم، با پایان‌نامه‌ای با عنوان «وظیفه‌گرایی اخلاقی با تأکید بر آرای قاضی الجبار، ایمانوئل کانت و دیود راس» (۱۳۸۶) به پایان برده است. بخش زیادی از مقالات او در حوزه اخلاق، از نظریه اخلاقی تا اخلاق کاربردی، قرار می‌گیرد و پیش از این نیز مقالاتی درباره اخلاق کانت منتشر کرده است.

۲. درباره کتاب

کتاب پنج فصل اصلی دارد. بخش یک به «کلیات» (ص ۲۳-۶۲) می‌پردازد و مباحثی از «تعریف فلسفه اخلاق» تا «انواع وظیفه‌گرایی» را شامل می‌شود این بخش زمینه‌ای برای ورود به بحث اصلی است.

بخش دوم «دیدگاه‌های فرااخلاقی کانت» (ص ۶۵-۱۴۰) را می‌کاود و خود چند فصل دارد: مباحث معناشناختی (ص ۶۵-۱۰۰) کلیدواژه‌ها و اصطلاحات مهم فلسفه اخلاق کانت را توضیح می‌دهد، مباحث وجودشناختی (ص ۱۰۱-۱۰۸) که ناظر به مسئله واقع‌گرایی اخلاقی است، و مباحث معرفت‌شناختی (ص ۱۰۹-۱۴۲) که از جمله بحث از منشأ الزامات اخلاقی، پیشینی بودن آن‌ها، قوای شناختی در عرصه اخلاق و انگیزش اخلاقی را دربرمی‌گیرد.

بخش سوم «وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت» (ص ۱۴۳-۲۵۹) نام دارد. این بخش

دیدگاه کانت را در اخلاق هنجاری به تفصیل بازگو می‌کند؛ بنابراین، مباحث مربوط به قانون اخلاقی، صورت‌بندی‌های مختلف آن، تفسیر صورت‌بندی‌ها و دسته‌بندی‌های مختلف وظایف را می‌توان در این فصل یافت.

ناظر به فصل پیش، بخش چهارم به «تحلیل وظیفه‌گرایی کانت» (ص ۲۶۳-۲۸۹) اختصاص یافته است. این بخش به سه مسئله می‌پردازد، «پیش‌فرض‌های وظیفه‌گرایی کانت» (شامل پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی)، «لوازم نظری وظیفه‌گرایی کانت» (دربرگیرنده بحث درباره لوازم در سیاست، تعلیم و تربیت و دین) و «لوازم عملی وظیفه‌گرایی کانت در اخلاق کاربردی» (شامل بحث از مسئله سقط جنین، به‌کشی، جنگ و شبیه‌سازی انسانی).

عنوان بخش پنجم «نقد وظیفه‌گرایی کانت» (ص ۲۹۳-۳۴۷) است. در این فصل، ابتدا نکاتی مثبت درباره نظریه اخلاقی کانت گفته و سپس نکات منفی برشمرده می‌شود؛ نکات منفی شامل سیزده نقد است که برخی کوتاه و برخی مفصل‌ترند.

پیش از این بخش‌ها مقدمه قرار گرفته و بعد از آن‌ها «نتیجه‌گیری و پیشنهاد» (ص ۳۵۱-۳۶۹) و سپس منابع و نمایه (موضوعات و اعلام) آمده است.

در مقدمه دو صفحه‌ای کتاب چیزهای زیادی دیده نمی‌شود. یکی از آن‌ها اشاره نکردن به سابقه کتاب است. به نظر می‌رسد این کتاب ارتباط مهمی با رساله دکتری نویسنده داشته باشد. در سایت کتابخانه دانشگاه قم، بخش پایان‌نامه‌ها، به «وظیفه‌گروی اخلاقی با تأکید بر آرای قاضی الجبار، ایمانوئل کانت و دیوید راس» برمی‌خوریم که تاریخ آن ۱۳۸۶ ذکر شده است؛ به علاوه، در صفحه اینترنتی نویسنده در دانشگاه زنجان متوجه می‌شویم که این «طرح پژوهشی» «از فروردین ۱۳۸۷» تا «شهریور ۱۳۹۱» در حال اجرا بوده است. با توجه به این موارد، شاید بتوان احتمال داد که این کتاب برگرفته از پایان‌نامه دکتری نویسنده باشد. نیز گفته نمی‌شود آیا پیش از این مطالبی از این کتاب در قالب مقاله منتشر شده‌اند یا نه. با این اوصاف، خواننده در جریان سرگذشت و سابقه مطالب قرار نمی‌گیرد.

باری، نوشتن کتابی تألیفی درباره نظریه اخلاقی کانت جسارت و توانمندی خاصی می‌طلبد؛ از این رو، کار نویسنده قابل توجه است؛ خصوصاً که به دشواری می‌توان برای چنین کتابی بدیلی از جهت موضوع، گستره و تألیفی بودن در نظر گرفت. با تصدیق جهات ارزشمند این کتاب، به نظر نگارنده ایرادهایی جدی در آن دیده می‌شوند.

۳. کیفیت منابع

این کتاب درباره نظریه اخلاقی کانت است؛ بنابراین، با اینکه هدف اصلی کتاب چندان روشن نیست، اجمالاً می‌توان احتمال داد که منابع اصلی کتاب در درجه

اول نوشته‌های کانت در این عرصه‌اند. با این ملاحظه، نحوه استفاده کتاب از نوشته‌های کانت جای تأمل دارد.

از طرفی، مواردی از ناهماهنگی را شاهدیم؛ برای مثال، در مواردی به متن انگلیسی کتاب کانت ارجاع داده می‌شود و گاهی به متن فارسی همان متن، و گاهی هر دو. در این باره توضیحی نیز ارائه نشده است، اما این موارد چندان مهم نیستند. به سنجش منابع نیز نمی‌پردازیم و فرض می‌کنیم همه آثاری که در «منابع» فهرست شده‌اند مستقیماً مورد استفاده بوده‌اند. با این همه، نکته‌ای هست که نمی‌توان از آن گذشت و آن لزوم استفاده از منابع اصلی است.

می‌توان پرسید برای تقریر دیدگاه‌های اصلی کانت در فلسفه اخلاق باید سراغ کدام نوشته‌های او رفت؟ در پاسخ، برای مثال، در مقدمه مدخل **فلسفه اخلاق کانت** در دایرة‌المعارف استنفورد، گفته شده است مواضع اصلی کانت در **بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق** هستند و بعد همان نکات در **نقد عقل عملی**، **مابعدالطبیعه اخلاق**، **انسان‌شناسی از دیدگاه یک عملگرا** و **دین در محدوده عقل تنها** پرورش یافته، غنی شده و در مواردی تعدیل شده‌اند. (Johnson, 2008)

همچنین در مدخل «ایمانوئل کانت: متافیزیک» از دایرة‌المعارف اینترنتی فلسفه، قسمت هشتم، در باب «فلسفه اخلاق کانت» این‌طور می‌خوانیم: «بیشتر کارهای کانت در فلسفه اخلاق در دو اثر از او نمودار شده است» و سپس به **بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق** (۱۷۸۵) و **نقد عقل عملی** (۱۷۸۷) ارجاع می‌شود. (McCormick, Online)

همین‌طور در مدخل «ایمانوئل کانت» از همان دایرة‌المعارف، قسمت پنجم که به «فلسفه اخلاق» می‌پردازد، نویسنده اشاره می‌کند که کانت نظریه خود را در **بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق**، **نقد عقل عملی** و **مابعدالطبیعه اخلاق** شرح داده است؛ سپس اشاره می‌کند که «از این میان استدلال‌های **بنیاد مشهورترین** و **اثرگذارترین**‌ها بوده‌اند، بنابراین آنچه در ادامه می‌آید اولاً متمرکز بر آن‌هاست.» (Jankowiak, Online)

با این حساب، به نظر می‌رسد مهم‌ترین اثر در این میان کتاب **بنیاد مابعدالطبیعه** و در سطح بعد دو کتاب دیگرند. با این حال، گاه احساس می‌کنیم (اولاً) مهم‌ترین متن یکسره به حاشیه رفته است؛ (ثانیاً) به منابعی تکیه می‌شود که اساساً به اندازه کافی مورد اعتماد و دارای اعتبار نیستند.

برای مثال، می‌توانیم منابع «مباحث معرفت‌شناختی» (ص ۱۰۹-۱۴۰) را بررسی کنیم. ارجاعات این فصل جمعاً حدود پنجاه موردند که بین چند کتاب تقسیم شده‌اند: درس‌های فلسفه اخلاق، **نقد عقل عملی**، **مابعدالطبیعه اخلاق**، **بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق**، و کتابی از لوئیس پویمن؛ اما هر منبع چه سهمی از ارجاعات دارد؟

برای مثال، آنچه پیش از هر چیز جلب نظر می‌کند این است که **بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق** صرفاً یک مورد ارجاع دارد؛ در حالی که حداقل ۱۴ ارجاع به **درس‌های فلسفه اخلاق** است.^۱ **نقد عقل عملی** هم جمعاً هفت ارجاع دارد (که سه مورد به متن

انگلیسی و چهار مورد به ترجمه فارسی است و توضیحی یا توجیهی درباره ارجاع به دو زبان دیده نمی‌شود). نکاتی از این تحلیل به دست می‌آید. نخست آنکه (۱) از مهم‌ترین نوشته کانت در مباحث اخلاقی، یعنی **بنیاد** چندان خبری نیست. (۲) افزون بر آن کتاب، از کتاب **نقد عقل عملی** چنان‌که باید و شاید استفاده نشده است. (۳) بخش زیادی از ارجاعات به **درس‌های فلسفه اخلاق** است که اساساً متن معتبری درباره نظرات کانت نمی‌تواند باشد؛ وجه روشن آن این است که این اثر نوشته کانت نیست، بلکه تقریرهایی است که شاگردانش نوشته‌اند؛ به علاوه، این دروس ناظر به متنی دیگر بوده است و بعید نیست کانت، به فراخور تدریس، گاه کوشیده باشد از نظر شخصی‌اش دور شود و با متن درس همدلی کند. نمونه جالبی که اهمیت این مسئله در آن روشن می‌شود، بحث «انگیزش اخلاقی» (ص ۱۲۷-۱۳۳) در همین فصل است. از انتهای ص ۱۲۹ تا آخرین مبحث یگانه منبع مورد استناد **درس‌های فلسفه اخلاق** است. (نیز ببینید: ۴-۱)

۴. کیفیت محتوا

اگر نحوه استفاده کتابی از آثار دیگر نویسندگان مبهم باشد (ببینید: ۶) و اتکا به منابع اصلی نباشد (کیفیت منابع)، سخت‌تر می‌توان به محتوا اعتماد کرد؛ اما شاید بررسی مواردی محتوایی نیز بی‌فایده نباشد؛ ضمن اینکه به نظر می‌رسد در موارد مختلف کتاب می‌توان چنین بررسی و تحلیل را انجام داد و کیفیت آن را سنجید. در اینجا صرفاً دو نمونه ارائه می‌شود.

۱.۴. نمونه اول

در فصل سوم («مباحث معرفت‌شناختی» (ص ۱۰۹-۱۴۰))، بخش پنجم «انگیزش اخلاقی» (ص ۱۲۷-۱۳۳) است. در اینجا نویسنده مسئله «درون‌گرایی» و «برون‌گرایی» را طرح می‌کند. در این فصل، بعد از چند نکته اولیه، آنچه به نظر می‌رسد به عنوان پاسخ کانت و راه حل پیشنهاد می‌شود «حس اخلاقی» است: «بنابراین کانت قوه‌ای به نام «حس اخلاقی» در درون انسان تعریف می‌کند که برانگیزاننده او برای انجام فعل اخلاقی و تبعیت از قانون اخلاقی به صرف تصور آن است.» (ص ۱۲۹-۱۳۰) از انتهای ص ۱۲۹ تا آخرین قسمت، چند مورد استناد هست که همه به **درس‌ها** ارجاع می‌دهند. از این متن نقل قول‌هایی می‌آید و آن‌گاه گفته می‌شود: «این اشکال درون‌گرایان به کانت که می‌گویند او معتقد است عقل عملی صرفاً براساس شناخت ماهیت عمل، انسان را به انجام آن ترغیب می‌کند و برمی‌انگیزاند، ناشی از کژفهمی و عدم تسلط بر نظریه کانت است.» (ص ۱۳۱) در حالی که، «به نظر نگارنده، گرچه کانت تلاش می‌کند با قوه‌ای به نام «حس اخلاقی» مشکل انگیزش اخلاقی را در نظریه خود حل کند و اشکال درون‌گرایان را پاسخ دهد، در نهایت، قوه «حس اخلاقی» او چیزی

غیر از عقل عملی نیست؛ آنچه از تصور قانون اخلاقی و تابعیت آن خرسند می‌شود و لذت می‌برد، چیزی غیر از عقل عملی نیست.» (ص ۱۳۱-۱۳۲) بعد هم می‌افزایند در این بحث حق با کانت است و ادامه می‌دهند: «عقل و احساسات دو عامل انگیزش در انسان‌اند» (ص ۱۳۲) و عقل قادر به برانگیختن انسان به «عمل اخلاقی» است، در حالی که انگیزش ناشی از احساسات ممکن است به عملی اخلاقی‌ای غیر اخلاقی بینجامد. (ص ۱۳۲-۱۳۳) نمونه اینکه گاهی به غریبه‌ای وعده می‌دهیم و آن‌گاه صرفاً به سبب عمل وعده‌دادن، بی‌آنکه میلی در خود داشته باشیم، خود را ملزم به وفای به عقد می‌بینیم. (۱۳۲)

حال چند مورد گفتنی است. (یک) درس‌ها را نمی‌توان منبع موثقی برای تحریر نظر کانت دانست (قسمت ۳ را ببینید). در واقع، نویسنده با توسل به منبعی فرعی مدعی می‌شود دیدگاه کانت به شکل خاصی است و کسانی که خلاف آن را می‌گویند، اساساً بیراهه رفته و دچار «کژفهمی»‌اند، چون بر نظریه کانت «تسلط» ندارند. (دو) برای مثال، این ابهام در متن هست که میان انواع درون‌گرایی/برون‌گرایی تمایز نمی‌گذارد. در آغاز این بخش می‌خوانیم براساس درون‌گرایی، از جمله گفته می‌شود که آن‌ها:

۱. «معتقدند انگیزش به الزام امری درونی و ذاتی است و الزام بدون انگیزش امکان ندارد.» (ص ۱۲۸)

ولی درباره برون‌گرایان می‌خوانیم:

۲. «انگیزش را بدون احساسات و عواطف جایز می‌دانند و معتقدند گرچه انگیزش مسئله مهمی است، ولی بخشی از تحلیل احکام اخلاقی یا توجیه دعاوی اخلاقی نیست؛ [...] کانت جزء فیلسوفان برون‌گراست.» (ص ۱۲۸)

در این موارد، ظاهراً مورد (۱) ناظر به درون/برون‌گرایی در باب «دلیل» است: آیا امکان دارد فرد فاقد میل مرتبط، الزام اخلاقی داشته باشد؟ در حالی که مورد (۲) مربوط به درون/برون‌گرایی در باب «حکم» است: آیا عنصری انگیزاننده (مانند میل) بخشی از حکم اخلاقی است؟^۲ مهم نیست که به تفاوت انواع درون/برون‌گرایی اشاره نشده است، بلکه مسئله خلط میان آن‌ها در طرح مسئله و تصویر مدعیات طرفین بحث است. افزون بر نتایج این تفکیک برای ادامه بحث، نادیده‌گرفتن چنین تفکیک‌های مهمی اعتماد‌پذیری متن را کاهش می‌دهد.

۳. راهکار پیشنهادی نویسنده ممکن است درست یا نادرست باشد. باری، این مدعا که عقل می‌تواند برانگیزاند، به خودی خود، تصویر روشنی به دست نمی‌دهد و اتفاقاً بخشی از نزاع درباره همین است که آیا عقل می‌تواند برانگیزاند یا نه. مثال‌ها نیز به‌گونه‌ای‌اند که درون‌گرا می‌تواند به سادگی آن‌ها را تبیین کند؛ زیرا ایراد درون‌گرایان

نویسنده با توسل به منبعی فرعی مدعی می‌شود دیدگاه کانت به شکل خاصی است و کسانی که خلاف آن را می‌گویند، اساساً بیراهه رفته و دچار «کژفهمی»‌اند، چون بر نظریه کانت «تسلط» ندارند

در باره حکم از این ایده استفاده می‌کند که عقل نمی‌تواند برانگیزاند؛ بنابراین اینکه «عقل برمی‌انگیزاند» جواب مناسبی به آنها نیست یا دست‌کم توضیح بیشتری نیاز است. سخن این نیست که درون‌گرایان مدلل سخن گفته‌اند یا نه؛ مشکل این است که پاسخ نویسنده به نحوی است که گاه گویی اهمیت پرسش و پیچیدگی‌های بحث را نادیده می‌گیرد.

۴. باید به ادعای نهایی، یعنی «برون‌گرا» بودن کانت، اشاره کرد. در اینجا به هیچ منبعی استناد نشده است. گذشته از اینکه این مدعا تا چه اندازه قابل دفاع است، باید این ملاحظه را در نظر بگیریم که برخی مفسران کانت یا فیلسوفان کانتی نظری خلاف آن دارند^۳. (ببینید: قسمت ۵-۱)

■ ۲.۴. نمونه دوم

در فصل «مباحث وجودشناختی» (ص ۱۰۱-۱۰۸) از بخش دوم، بحث از واقع‌گرا یا ناواقع‌گرا بودن کانت است. در این بحث، نخست گفته می‌شود: «دو دیدگاه واقع‌گرایی (یا عینیت‌گرایی اخلاقی) و ذهنیت‌گرایی در این باره مطرح‌اند.» (ص ۱۰۱) در حالی که در همین آغاز به نظر می‌رسد طرح مسئله چنان‌که باید و شاید دقیق نیست؛ چه اینکه، «واقع‌گرایی اخلاقی» (moral realism) معادل عینی‌گرایی (objectivism) نیست، بلکه یکی از مصادیق آن است.

نکته این است که اگرچه برخی، نظیر آلن وود، خوانشی واقع‌گرایانه از کانت به دست می‌دهند، یکی از انگیزه‌ها برای جدی‌گرفتن رویکرد کانتی به اخلاق این است که می‌توان عینی‌گرایی را حفظ کند، در عین حال از «واقع‌گرایی» بپرهیزد. نکته جالب توجه اینکه نویسنده در صفحه ۱۰۲ به کرسگارد ارجاع می‌دهد و اتفاقاً کرسگارد از کسانی است که در عین دفاع از عینی‌گرایی کانت و «واقع‌گرایی رویه‌ای» (procedural realism)، منتقد سرسخت «واقع‌گرایی محتوایی» (substantial realism) است. (Korsgaard, 1996) ضمن آنکه اگر هم بتوان در مواردی از این تفکیک صرف‌نظر کنیم، آن مورد کتابی درباره فلسفه اخلاق کانت نیست.

مسئله مهم دیگری نیز در میان است. در این فصل، یگانه منبعی که به آن استناد می‌شود مقاله‌ای اینترنتی است (Kain, Online). (درباره نحوه استفاده از آن مقاله، ببینید: ۳-۶). در بحث از خوانش واقع‌گرایانه یا ناواقع‌گرایانه از اخلاق کانت، ناگزیر به برساخت‌گرایی (constructivism) می‌رسیم. با این حال، در این فصل که قاعدتاً بخشی تأثیرگذار بر فهم ما از کانت است، در نهایت گزارشی از یک مقاله نه‌چندان شاخص ملاک «کل بحث» از برساخت‌گرایی قرار گرفته است. از این رو، دیدگاه قائلان به خوانش برساخت‌گرایی از همان مقاله نقل می‌شود و در پایان نیز نظر نویسنده همان مقاله - که مخالف چنین خوانشی است - ملاک قرار می‌گیرد. این در حالی است که برساخت‌گرایی کانتی یکی از مهم‌ترین مواضع در نظریه اخلاقی معاصر است و ادبیات

بسیار غنی و گسترده‌ای حول آن شکل گرفته است، ادبیاتی که در این بخش نویسنده «هیچ» استفاده‌ای از آن‌ها نمی‌کند.

برای نمونه، در جمع‌بندی این قسمت می‌خوانیم:

اما بحث از واقع‌گرایی اخلاقی، بحث از منشأ الزام نیست، بلکه بحث از واقعیت و کیفیت وجودی قضایای اخلاقی است که آیا وجود عینی دارند یا ذهنی صرف؛ بنابراین هیچ منافاتی ندارد کانت معتقد به عینیت‌گرایی باشد. و قضایای اخلاقی را دارای وجود عینی مستقل از اراده بدانند، ولی منشأ الزام اخلاقی را اراده انسان بدانند؛ یعنی این خود انسان است که پس از تشخیص ضرورت‌های اخلاقی که ضرورت عینی و واقعی دارند، خود را ملزم به رعایت آن‌ها می‌کند و خودآیین یعنی خودالزام‌کننده می‌گردد و تابع الزام، اجبار و دستور هیچ‌کس دیگری قرار نمی‌گیرد. (ص ۱۰۸)

فصلنامه نقد کتاب

اخلاق و علوم تربیتی
وروانشناسی

سال اول، شماره ۱
بهار ۱۳۹۴

۱۰۰

با برساخت‌گرایی همدلی داشته باشیم یا نه، به نظر می‌رسد در اینجا اساساً مسئله برساخت‌گرایان محل توجه نیست. برساخت‌گرایان از واقع‌گرایان می‌پرسند چگونه چیزی که در خارج وجود دارد «ضرورت اخلاقی» دارد؟ به چه معنا چیزی که در خارج وجود دارد باعث می‌شود از آن «الزام» را دریابیم؟ تفاوت این واقعیت اخلاقی با دیگر واقعیت‌ها چیست که این واقعیات باعث «الزام» می‌شوند و باقی واقعیات نه؟ در مجموع، می‌توان احتمال داد که این عبور ساده از کنار مسائل مهم، دلالت‌هایی درباره کیفیت بحث‌ها خواهند داشت.

۵. موارد دیگر

افزون بر موارد پیش‌گفته، می‌توان موارد ریزودرشت دیگری را نیز درباره کتاب طرح کرد؛ برای مثال، به دو مورد اشاره می‌شود.

۱.۵. ابهام در هدف

آن‌طور که در مقدمه می‌خوانیم، نویسنده «تلاش کرده است تا به فهم درستی» از نظریه کانت برسد و «برخی از بدفهمی‌های معاصران را از نظریه اخلاقی او نشان دهد.» (ص ۲۰) چنین هدفی، اگرچه شایسته، تا حدی مبهم است. در اینجا مشخص نیست هدف ارائه تفسیری دست اول از کانت است و بناست مستقیماً سراغ آثار کانت برویم؛ یا می‌خواهیم از میان تفاسیر موجود یکی از گزینه‌ها را برگزینیم و باید شارحانی را انتخاب و آثارشان را بررسی کنیم؛ یا متنی درسی بنویسیم، یا گزینه‌های دیگر، نکته از آن‌رو مهم است که به نظر می‌رسد گاه نویسنده از تفاسیر چشم می‌پوشد و یکسره با متن کانت سروکار دارد. در این موارد اگر از جای خالی تفاسیر بگوییم،

مشخص نیست هدف ارائه تفسیری دست اول از کانت است و بناست مستقیماً سراغ آثار کانت برویم؛ یا می‌خواهیم از میان تفاسیر موجود یکی از گزینه‌ها را برگزینیم و باید شارحانی را انتخاب و آثارشان را بررسی کنیم؛ یا متنی درسی بنویسیم، یا گزینه‌های دیگر

شاید پاسخ این باشد که «هدف خوانشی دست اول است.»، اما در موارد دیگر، شاهد استفاده از منافع فرعی (ببینید: قسمت ۳) یا حتی منابع کمتر شاخص (ببینید: ۴-۲ و ۶-۳) هستیم.

۲.۵. ابهام در فصل بندی

چنان‌که نویسنده در مقدمه می‌گوید، «ویژگی مهم کتاب حاضر، تفکیک مباحث فرااخلاقی کانت از اخلاق هنجاری او و توجه ویژه و مستقل به این مباحث است.» (ص ۲۰)، با این حال، شاید بتوان احتمال داد که این ویژگی «مهم» چندان مثبت نباشد. از این جهت، دو ملاحظه گفتنی است. نخست آنکه معلوم نیست چقدر بتوان دیدگاه کانت را، به‌هنگام ارائه تصویری جامع از نظریه اخلاقی او، در قالب یک تقسیم‌بندی موضوعی ساده گنجانند؛ چه بسا کسی مدعی باشد ویژگی فلسفه اخلاق کانت این است که مرز فرااخلاق و اخلاق هنجاری را به رسمیت نمی‌شناسد یا می‌توان با استفاده از دیدگاه‌های کانت تفکیک این دو عرصه را به سؤال کشید.

اما مسئله مهم‌تر پیامد منفی این تقسیم‌بندی است؛ برای مثال، از آنجا که نویسنده کوشیده است مباحث فرااخلاقی کانت را در قالب معناشناسی، وجودشناسی و معرفت‌شناسی بگنجانند، گاه به نظر می‌رسد نویسنده ناگزیر بحثی را در یکی از این سه قرار داده است، از آن جهت که جای مناسب‌تری برای آن نیست. شاید فصل «مباحث معرفت‌شناختی» از بخش دوم نمونه این وضع باشد.

این فصل شامل این مباحث است: ۱. منشأ الزامات اخلاقی؛ ۲. پیشینی بودن احکام اخلاقی؛ ۳. قوای شناختی فاهمه، حس اخلاقی و وجدان؛ ۴. عقل کاشف و حاکم؛ ۵. انگیزش اخلاقی؛ ۶. نقد نظریه‌های رقیب بر اساس مبانی معرفت‌شناختی. در این میان، مورد ۲، ۳، ۴ و ۶ معرفت‌شناختی به نظر می‌رسند، اما آیا بحث از «منشأ الزامات اخلاقی» مسئله‌ای «معرفت‌شناسانه» است؟ شاید پاسخ این باشد که مسئله به این سادگی بین معرفت‌شناسی و متافیزیک تقسیم نمی‌شود، بلکه عناصری از این‌ها را در خود دارد؛ اما در آن صورت باید پرسید اگر چنین تقسیم‌بندی و تفکیکی جوابگو نیست، اساساً چرا آن را پیش می‌نهیم؟

بحث «انگیزش اخلاقی» نیز چنین وضعی دارد. در این مورد نیز به‌دشواری می‌توان بحث را «معرفت‌شناسانه» دانست و از سبقه متافیزیکی بحث چشم‌پوشید. افزون بر اینکه امروزه چنین مباحثی تحت عنوان «روانشناسی اخلاق» می‌گنجد؛ یعنی ذیل یکی از سرفصل‌های غایب کتاب.

۶. ابهام در استناد

به‌نظر نگارنده، مشکل اصلی این کتاب مواردی از ابهام در نحوه استنادهاست. در فهرست منابع این کتاب آثار انگلیسی فراوان و در مواردی درجه اول می‌بینیم. در

وهله نخست این نکته مثبت است: این تلقی ایجاد می‌شود که نویسندگان ادبیات مربوط را به جد گرفته و از آثار شایسته بهره برده است؛ اما متن چنین چیزی را نشان نمی‌دهد و این باعث می‌شود منابع را با توجه بیشتری بررسی کنیم.

۱.۶. نمونه اول

متناسب با بخشی از مطالعاتم با فیلسوفی آشنا شدم که در عین اهمیت، در متون فارسی کمتر از او دیده بودم و بنابراین درباره‌اش می‌خواندم و ترجمه بخشی از آثار او را در دست داشتم: اچ. ای. پریچارد. با این حال، نویسنده این کتاب به او ارجاع مستقیم می‌دهد. با کمی بررسی معلوم شد ارجاع‌ها در واقع به نقل و در نتیجه «ترجمه» به جای تألیف است. برای مثال، در صفحات ۳۱ و ۳۲ می‌خوانیم:

سیجویک در تبیین دیدگاه اخلاقی ارسطویی و تفاوت آن با اخلاق مدرن چنین اظهار می‌دارد که در یونان باستان، نخستین موضوع تحقیق و مطالعه چیزی است که برای انسان، خوب و مطلوب لذاته است، چیزی که انسان به طور معقول و مطلوب لذاته بودنش آن را انتخاب و جست‌وجو می‌کند، نه به سبب وسیله بودن برای غایتی نهایی‌تر. اخلاق یونان باستان به درستی اخلاقی غایت‌گراست و در مورد این است که شخص به درستی چه چیز را طلب می‌کند و شخص فضیلت‌مند به دنبال چیست و چه چیز را مطلوب و جذاب می‌یابد؛ در مقابل، اخلاق مدرن به دنبال این است که چه باید انجام دهیم، حتی اگر برایمان جذاب و مطلوب نباشد.

آن‌گاه در پاورقی این ارجاع را می‌بینیم:

Gerald F. Gaus; "What is Deontology? Part two: Reasons to Act";
p187188 - (Cf. H. Sidgwick, Outlines of the History of Ethics; p.2)

از قضا، در مقاله‌ای انگلیسی چنین آمده است:

"As Sidgwick saw it, "[a]ccording to the Aristotelian view - which is that of Greek philosophy generally, and has been widely taken in later times - the primary subject of ethical investigation is all that is included under the notion of what is good for man or desirable for man; all that is reasonably chosen or sought by him, not as a means to some ulterior end, but for itself."⁴¹ Ancient ethics then was truly teleological, a science of ends; it concerned what a person properly desires or what a proper, virtuous, person, desires, or finds attractive. In contrast, modern ethics concerns what we must do - what we ought to do even if we do not desire it.⁴²" (Gaus, 2001b, p.188)

برای تحلیل این بند، چند نکته را به تفکیک باز می‌گوییم:

۱. چنان‌که معلوم است، این بند ترجمه‌ای ناقص از متن انگلیسی است؛ یعنی، در کلیت خود ترجمه متن انگلیسی است، با این تفاوت که بعضی توضیحات و تعابیر را حذف کرده است و در مواردی ترجمه دقیقی ندارد. از مواردی که در متن اصلی هست و در ترجمه حذف شده، این جمله معترضه است: «دیدگاه ارسطو در مجموع همان دیدگاه فلسفه یونان است و بعدها نیز قبول گسترده یافت».

از موارد ترجمه نادقیق، برای مثال، این است که متن می‌گوید موضوعی که اولاً مورد توجه بوده چیزی است که برای آدمی خوب یا «مطلوب» است، اما در ترجمه «مطلوب لذاته» آمده است. در جمله بعد ترجمه نیز از تعبیر «مطلوب لذاته» استفاده شده است، درحالی‌که متن اصلی می‌گوید: «هر آن چیزی که انسان به نحو معقول آن را، نه همچون وسیله‌ای برای هدفی دیگر بلکه به خاطر خودش، انتخاب می‌کند یا می‌جوید». یا اینکه معادل تعبیر «ulterior» از «نهایی‌تر» استفاده شده است، درحالی‌که این تعبیر معادل پنهان، نهان، و ناآشکار است.

۲. در متن اصلی دو نقل مستقیم می‌بینیم که با شماره‌های ۴۱ و ۴۲ به منبع آن‌ها ارجاع شده است، نخستین آن‌ها ارجاع به سیجویک است و دیگری ارجاع به پریچارد؛ اما در ترجمه ناقص این متن نقل‌های مستقیم حذف شده است؛ یعنی خواننده به هیچ عنوان در نمی‌یابد که بخش‌های آغازین پاراگراف قرار است «عین» نوشته سیجویک باشد و بخش دوم «عین» نوشته پریچارد؛ به بیان دیگر، در متن فارسی نه تنها نوشته جرالد گاس به پای نویسنده فارسی گذاشته شده است، بلکه نوشته سیجویک و پریچارد نیز انتحال شده‌اند. با این وصف،

۳. در متن فارسی، به نوشته اصلی ارجاع غیرمستقیم شده است؛ به نوشته سیجویک به عنوان «همچنین نگاه کنید» اشاره شده است؛ و خبری از ارجاع به پریچارد نیست؛ اما مسئله به اینجا ختم نمی‌شود؛ زیرا حتی همین ارجاع‌ها هم به اندازه کافی شرط صداقت و امانت را برآورده نمی‌کنند.

ارجاع نخست به صاحب متن اصلی غیرمستقیم است؛ یعنی خواننده فکر می‌کند نویسنده فارسی به صاحب متن به عنوان شاهد اشاره می‌کند یا بخش‌هایی از متن او را خوانده و خلاصه آن را ارائه کرده و اینک به منبع خود ارجاع می‌دهد. در صورتی که متن «ترجمه» است و نیازمند ارجاع مستقیم؛ نکته جالب‌تر این است که در متن فارسی به صفحات ۱۸۷-۱۸۸ ارجاع شده است. چنین ارجاعی باعث می‌شود خواننده در این گمان اولیه که نویسنده دو صفحه از این اثر را به عنوان شاهد آورده مطمئن‌تر شود؛ درحالی‌که کل این بند مستقیماً صرفاً از صفحه ۱۸۸ ترجمه شده است.

ارجاع دوم به اثر سیجویک هم نکاتی دارد. اولاً نویسنده باید به نحو «به نقل از» به این اثر ارجاع می‌داد؛ زیرا در اصل این اثر منبع متن اصلی است و با همین مشخصات و همین شماره صفحه در متن انگلیسی آمده است. ثانیاً در متن فارسی به صورت با

کوتاه‌نوشت (Cf.) به کتاب سیجویک اشاره شده است، یعنی «این اثر را هم ببینید که مطلب مرتبطی در مخالفت یا موافقت ایده متن نخست یا نوشته من دارد.» درحالی‌که در واقع بخشی از متن اصلی «از آن» سیجویک است. و اما درباره ارجاع سوم. این ارجاع در متن نیست، درحالی‌که بخش پایانی متن فارسی عیناً عبارات پریچارد است و در متن انگلیسی به او ارجاع شده است. بنابراین (۱) ترجمه به جای تألیف ارائه شده است، (۲) پایبندی به نقل قول‌های متن دیده نمی‌شود، (۳) ارجاع‌های نامناسبی را می‌بینیم که نه تنها روشن‌گر نیستند، تلقی خطا در خواننده را تشدید می‌کند. ممکن است در نظر برخی هر یک از این سه مورد به‌تنهایی برای اینکه متن دستخوش انتحال باشد کافی دانسته شود؛^۴ البته این‌گونه موارد ابهام نادر نیز نیستند.

۲.۶. نمونه دوم

چنین نیست که در کتاب موارد دیگری یافت نشود؛ برای مثال، بررسی دیگری را از صفحه ۲۹ شروع می‌کنم. ذیل «تعریف وظیفه‌گرایی»، بعد توضیح درباره ریشه تعبیر، می‌خوانیم: «وظیفه‌گرا معتقد است دست‌کم بعضی افعال اخلاقی را می‌توان یافت که انجام آن‌ها، قطع نظر از نتایجی که به بار می‌آورند، انجام برای انسان الزامی است. [کذا]» (ص ۲۹-۳۰) در اینجا ارجاع می‌شود به اثری از رابرت آلسون. حال، در مقاله‌ای انگلیسی در باب انواع وظیفه‌گرایی که در دو بخش منتشر شده است و به قسمت‌هایی از بخش دوم آن اشاره شد، به‌فراخور بحث نقل قولی از آلسون می‌آید و بلافاصله نویسنده می‌گوید:

“On this view, a theory is deontological only if it justifies at least one duty, such that it is wrong, all things considered, to violate the duty regardless of the cost of honoring it.” (Gaus, 2001a, p.31)

چنان‌که معلوم است، نویسنده فارسی چیزی را ترجمه کرده است که نویسنده متن انگلیسی درباره نقل قول مستقیم از آلسون می‌گوید؛ با این حال، ارجاع این قسمت همان است که در متن اصلی برای نقل قول از آلسون آمده است. درحالی‌که اولاً اگر ارجاعی به آلسون نیاز باشد، باید به نقل از نویسنده اصلی صورت گیرد؛ ثانیاً باید به متن اصلی اشاره می‌شد که در اینجا ارجاعی دیده نمی‌شود.

بعد می‌توان سراغ صفحه ۳۱ رفت. موردی که پیش‌تر به تفصیل بررسی کردیم از پایین این صفحه تا بخش بالای صفحه ۳۲ ادامه می‌یابد. اینک می‌توان به پایین صفحه ۳۲ برویم:

چ. ای. پریچارد معنای دیگری برای غایت‌گرایی ذکر می‌کند. او دو نوع

غایت‌گرایی را از هم تفکیک می‌کند: آن‌ها که معیار درستی یک عمل را ایجاد نتایج خوب می‌دانند و آن‌ها که دلیل درستی عمل را خوب بودن فی‌نفسه آن قرار می‌دهند. ... (ص ۳۲-۳۳)

نویسنده در اینجا نیز متن انگلیسی را به خوبی و قدم به قدم دنبال می‌کند:
"H.A. Prichard distinguished two varieties of teleological theories: those that would have us identify rightness with causing goodness and those that would have us identify the rightness of an act with the goodness of performing that act.20 The first variety is ..." (Gaus, 2001b, p.183)

تفاوت این است که متن انگلیسی از پریچارد نام می‌برد، نظر او را شرح می‌دهد و آن‌گاه به او ارجاع غیرمستقیم می‌دهد، اما در متن فارسی مستقیماً به پریچارد ارجاع شده و دقیقاً همان ارجاعی آمده است که در متن اصلی با شماره ۲۰ دیده می‌شود. اما نه در همانجا، بلکه در انتهای پاراگرافی بلند.

از قضا، در ادامه این متن، نویسنده متن اصلی توضیح می‌دهد که بنا به نظر پریچارد، با خوانشی از وظیفه‌گرایی، فیلسوفانی نظیر کانت، باتلر و پرایس وظیفه‌گرا محسوب نمی‌شوند. (Gaus, 2001b, pp.183-184) آن‌گاه سخن پریچارد را در این باره نیز به‌طور کامل نقل می‌کند، اما در متن فارسی، بی‌آنکه ارجاعی به متن اصلی یا پریچارد ببینیم، می‌خوانیم:

نکته جالب توجه این است که براساس این تعریف پریچارد از غایت‌گرایی، نظریات اخلاقی کانت و باتلر و پرایس که به وظیفه‌گرایی مشهورند، از نوع دوم غایت‌گرایی، یعنی غایت‌گرایی نانتیجه‌گرا، خواهند بود؛ بنابراین طبق تعریف پریچارد ... (ص ۳۳)

۳. ۶. نمونه سوم

در بخش دوم کتاب، قسمت دوم، در بحث از دیدگاه دارووال در باب خوانش کانت می‌خوانیم:

او رئالیسم اخلاقی و قول به وجود داشتن حقایق مستقل اخلاقی را با نظریه خودآیینی کانت ناسازگار می‌داند. به عقیده او قبل از به‌کارگیری فرایند اتونومی یا خودآیینی نمی‌توان به هیچ حقیقت اخلاقی علم پیدا کرد؛ قبل از این فرایند، حقایق اخلاقی وجود ندارند تا کشف شوند. طبق تعریف دارووال، «برساخت‌گرایی» نظریه‌ای است که معتقد است حقایق اخلاقی وجود دارند، ولی وجودشان وابسته به ادراک و فعالیت ساختی ماست؛ ... (ص ۱۰۳)

با این حال، متنی انگلیسی هست که در آن چنین آمده است:
 “Along similar lines, Stephen Darwall has spoken of Kant’s “practical or ethical idealism,” suggesting that “the idea of an independent order of normative fact is inconsistent with the autonomy of the will. [...] before the use of the procedure, we can not know any moral facts, furthermore, before the use of the procedure, there are no moral facts to be known. [...] there are moral facts but they depend upon our conceptions and our constructive activity.” (Kain, Online)

فصلنامه نقدکتاب

اخلاق و علوم تربیتی
 و روان‌شناسی

سال اول، شماره ۱
 بهار ۱۳۹۴

۱۰۶

در واقع، این بیانی است که نویسنده متن انگلیسی آن را با استناد به متن اصلی داروال توضیح می‌دهد و به او ارجاع (مستقیم و در مواردی غیرمستقیم) می‌دهد. متن فارسی به نوعی ترجمه آن - با حذف برخی جملات - است، در حالی که خواننده گمان می‌کند نویسنده در حال گزارش خلاصه‌ای از دیدگاه داروال است که محصول تأمل خودش یا الهام‌گرفته از متن مورد ارجاع است. بگذریم از اینکه «نقل قول» جمله داروال هم در اینجا به عنوان سخن نویسنده فارسی آمده است. در ادامه، در صفحه بعد، درباره دیدگاه کریستین کورسگارد در باب کانت می‌خوانیم: کریستین کورسگارد دیگر طرفدار قرائت برساخت‌گرا از کانت است. به عقیده او، نظر کانت این است که انتخاب عقلانی، شأن اعطابخشی ارزش دارد. اصول اخلاقی وجود دارند چون ما طی یک فرایند صحیح به آن‌ها دست می‌یابیم، نه اینکه آن‌ها دارای حقیقت مستقل و عینی باشند که ما در این فرایند آن‌ها را کشف و ردیابی می‌کنیم. خودآیینی کانت یعنی اینکه قوانین اخلاقی وجود دارند، چون ما آن‌ها را قانونگذاری می‌کنیم.

اما این عبارت‌ها برایم آشنا بود و احساس کردم به شدت مشابه مطالبی از کورسگارد است. با بررسی معلوم شد این قسمت نیز مشابه متن انگلیسی است در مقاله‌ای انگلیسی می‌خوانیم:

“Christine Korsgaard suggests that Kant’s “idea is that rational choice has a value-conferring status.” Her important study of the sources of normativity in the modern period aligns Kant with the view that, “there are answers to moral questions because there are correct procedures for arriving at them,” not because there are independent moral truths or facts that the procedure tracks. [...]” (Kain, Online)

البته، نکته این است که نویسنده در صفحات قبل و بعد به منبع انگلیسی ارجاع

می‌دهد، اما ارجاع (۱) در همه موارد استفاده نیست؛ برای مثال، در انتهای پاراگراف مربوط به داروال هیچ ارجاعی نیست. (۲) به نحو غیرمستقیم است. (درباره این قسمت و نحوه استفاده از این مطلب ببینید: ۴-۲).

ممکن است این اجمال، ابهام و ساده‌سازی ناموجه در بحث از دیدگاه‌های کانت را با این ملاحظه توجیه شوند که در کتابی با این حجم، نمی‌توان همه مباحث را به خوبی بحث کرد، اما شاید این عذر خود محل اشکال باشد. هر کتاب باید متناسب با هدفی معقول و دست‌یافتنی سامان یابد. اگر ارائه همه نظرات کانت در یک جلد به تصویری مخدوش از دیدگاه‌های او منجر می‌شود، شاید بهتر باشد در پی چنان کتابی نباشیم.

۷. نتیجه

اگر گستره فراخ نظریه اخلاقی کانت و دشواری‌های نظری آن را در نظر بگیریم، همدلی می‌کنیم که نوشتن کتابی درباره نظریه اخلاقی او کاری بس دشوار است؛ بنابراین طبیعی است که اگر کتابی قصد این هدف کند، به دشواری به وضع مطلوب نزدیک شود. ضمن آنکه نمی‌توان زحمت نویسنده در سامان‌دهی چنین کتابی را نادیده گرفت. تلاش نویسنده در سامان‌دادن آرای اخلاقی کانت ستودنی است. از بخش‌های جالب کتاب نیز بحث‌ها در اخلاق کاربردی است. طبعاً نکات گفته‌شده خدشه‌ای در ارزش این نقاط قوت ایجاد نمی‌کند. ضمن آنکه امید است با برطرف شدن برخی ابهام‌ها (در محتوا، استناد و جز آن) این کتاب به سطح مطلوب نزدیک‌تر شود.

پی‌نوشت

۱. ضمن آنکه ۴ ارجاع در این فصل «همان» هستند، درحالی‌که مشخص نیست منظور چه منبعی است؛ چون پیش از آن‌ها منبعی در این فصل ذکر نشده است. اگر «همان» را تا فصل قبل پیگیری کنیم، به «درس‌های فلسفه اخلاق» می‌رسیم. این مورد را لحاظ نکرده‌ام.
۲. این بیان کاملاً ابتدایی و اولیه است. صورتبندی دقیق آن خود بحثی است که می‌توان جداگانه به آن پرداخت.
۳. برای مثال، کریستین کرسگارد کانت را درون‌گرا می‌داند؛ البته صورت‌بندی او از درون‌گرایی قیده‌ای خاصی دارد.
۴. صرف‌نظر از تشخیص مصادیق، درباره توضیحاتی نظری، ببینید: اسلامی، سیدحسن (۱۳۹۰)، انتحال چیست، انواع آن کدام است و چرا غیراخلاقی است؟، فصل پنجم از درآمدی بر اخلاق پژوهش در علوم انسانی و اسلامی (ص ۱۱-۱۶۹) در اخلاق پژوهش: مبانی و مسائل، به‌کوشش محسن جوادی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

منابع

- Korsgaard, **Christine (1996) Sources of Normativity**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Johnson, Robert (2008), "Kant's Moral Philosophy": <http://plato.stanford.edu/entries/kant-moral/>
- McCormick, Matt, "Immanuel Kant: Metaphysics": <http://www.iep.utm.edu/kantmeta/>
- Jankowiak, Tim, "Immanuel Kant": <http://www.iep.utm.edu/kantview/>
- Gaus, Gerald F (2001b) "What is Deontology? Part Two: Reasons to Act", **Journal of Value Inquiry** 35 (2):179-193.
- Gaus, Gerald F (2001a) "What is deontology? Part one: Orthodox views", **Journal of Value Inquiry** 35 (1): 27-42.
- Kain, Partrick Paul, "Kant's Moral Constructivism and His Conception of Legislation"; <http://www.bu.edu/wcp/papers/teth/tethkain.htm> ●

فصلنامه نقد کتاب

اخلاق و علوم تربیتی
وروان شناسیسال اول، شماره ۱
بهار ۱۳۹۴

۱۰۸